



With thanks to **The Maurice Wohl Charitable Foundation** for their generous sponsorship of *Covenant & Conversation*. Maurice was a visionary philanthropist. Vivienne was a woman of the deepest humility. Together, they were a unique partnership of dedication and grace, for whom living was giving.

عهد و گفتگو: درس هایی پیرامون راهبری ربای لرد جاناتان ساکس تفسیر هفتگی تورات

قدرت ستایش

The Power of Praise

Vayeshev 5781

رئوون می توانست یک راهبر بشود، اما هرگز نشد. او اولزاد یعقوب بود. یعقوب در بستر مرگ خود درباره او چنین گفت: "رئوون تو اولزاد و عصاره قدرت جوانی من و نشانه قدرتمندی من هستی و افتخار و قدرت تو روزافزون است." (پیدایش ۳:۴۹) این ستایشی تاثیرگذار است که حضور فیزیکی و رفتار یک فرمانده را القا می کند. رئوون در سال های کودکی حساسترین فرزند یعقوب نسبت به اخلاق نموده می شود. او فرزند لئا بود و با مهری که به مادر داشت نارضایتی او را از اینکه محبوب یعقوب نبود، حس می کرد. نخستین توصیف از او در سنین کودکی چنین است:

رئوون در زمان برداشت محصول گندم به کشتزار رفت و چند ساقه مهرگیاه برای مادر خود آورد. (پیدایش ۱۴:۳۰)

این باور وجود داشت که مهرگیاه افزایش‌دهنده کشش جنسی است. رئوون این را می دانست و بیدرنگ به فکر مادرش افتاد. این حرکتی مثبت بود، اما نتیجه معکوس داد، زیرا آنها را در حضور راخل به او داد و بی قصد قبلی، میان آنها دعوا راه انداخت.

رویداد بعدی که در آن رئوون را می بینیم از این آزاردهنده تر است:

راخل مرد و در راه افرات یعنی بیت لحم دفن شد... در مدتی که ایسرائل در آن منطقه زندگی می کرد، رئوون رفت و با کنیز پدرش بیلها خوابید [vayishkav]... (پیدایش ۲۲-۱۹:۳۵)

اگر این متن را تحت اللفظی بفهمیم، یک گناه بزرگ رخ داده است. همبستری با کنیز پدر خود تنها یک جرم جنسی نبود؛ یک خیانت نابخشودنی بود، چنانکه بعداً در تورات و کتب انبیاء و کاتبان می بینیم: زمانی که ابشالوم تصمیم به شورش علیه پدر خود داوود می گیرد تا به جای او پادشاه بشود، آهیتوفل به او چنین پند می دهد:

"برو با کنیزان پدرت که به جا گذاشته تا از کاخ مراقبت کنند، همبستر بشو. سپس همه ایسرائل خواهند شنید که به پدر خود خیانت کرده ای و هرکس با تو همفکر باشد مصمم تر می شود." (کتاب دوم سموئل ۱۶:۲۱)

بنا به دیدگاه حکیمان تلمودی، متن مربوط به رئوون را نباید تحت اللفظی فهمید.¹ پس از مرگ راخل، یعقوب بستر خود را به چادر بیلها، ندیمه راخل، منتقل کرده بود. رئوون این کار را یک تحقیر غیرقابل تحمل نسبت به مادر خود تلقی کرد. برای لذا پذیرش این که یعقوب خواهرش را بیشتر از او دوست داشت، دشوار بود. برای لذا تحمل ناپذیر بود که یعقوب ندیمه راخل را به او ترجیح داده بود.

¹ See Shabbat 55a-b

پس رثوون بستر یعقوب را از چادر بیلها به چادر لثا برد. بنابر این کلمه *vayishkav* باید نه به عنوان "خوابید" بلکه به صورت "بستر را جابجا کرد" معنی شود.

در این جا اما متن کاری عجیب می کند. می گوید "رثوون داخل رفت و با کنیز پدرش بیلها خوابید [بستر او را جابجا کرد] و یعقوب از آن باخبر شد... " و سپس یک تغییر موضوع در وسط جمله رخ می دهد. جمله این گونه پایان می یابد: "یعقوب دوازده پسر داشت." این به واقع، بسیار غیرعادی است. این شگرد می خواهد القاگر یک سکوت گویا باشد. ارتباط گیری میان یعقوب و رثوون به کلی قطع شده بود. اگر تفسیر حکیمان تلمودی درست باشد، این یکی از بزرگترین تراژدی ها در کل سفر پیدایش است. یعقوب به روشنی باور داشت که رثوون با کنیزش بیلها خوابیده بود. او را در بستر مرگ به این دلیل لعنت کرد:

تو که مانند آب بی ثبات هستی، پیشرفت نخواهی کرد، زیرا به بستر و کرسی پدرت رفتی و
آنها آلودی. (پیدایش ۴:۴۹)

اما بنا به نظر حکیمان این اتفاق نیفتاده بود. اگر یعقوب مایل به صحبت کردن با رثوون بود، به حقیقت پی می برد، اما یعقوب در خانواده ای بزرگ شد که از نبودن ارتباط گیری باز و شفاف رنج می برد (چنان که چند هفته پیش در تفسیر پاراشای تولدوت دیدیم). بنابراین، سال ها رثوون مورد سوء ظن پدرش بود برای انجام گناهی که مرتکب نشده بود - همگی از این جهت که با مادرش احساس همدردی می کرد.

این امر ما را به سومین رویداد زندگی رثوون می رساند که تاسف بارترین رویدادها است. یعقوب، یوسف، فرزند محبوب راخا را عزیز می داشت و برادران دیگر اینرا می دانستند. وقتی که به یوسف نشان بارز ترجیح او بر دیگران، یعنی ردای رنگارنگ را هدیه داد، برادران بیشتر از او متنفر شدند. وقتی که یوسف خواب دید که باقی خانواده به او تعظیم می کنند، دشمنی برادران به درجه جوشش رسید. وقتی جهت چرای گله از خانه دور بودند و یوسف را از دور دیدند، از شدت نفرت تصمیم به کشتن او گرفتند. فقط رثوون در برابر این کار مقاومت کرد:

وقتی این را شنید، کوشید که او [یوسف] را از دست آنها نجات دهد. گفت: "بیایید او را نکشید. خون او را نریزید. او را در این چاه صحرایی بیندازید، اما بر جان او دست نیازید." رثوون این را گفت که او را از دست آنها نجات دهد و نزد پدرش بازگرداند. (پیدایش ۲۱-۲۲: ۳۷)

نقشه رثوون ساده بود. او برادران را متقاعد کرد که یوسف را نکشند، بلکه او را رها کنند تا در چاه از گرسنگی بمیرد. او خیال داشت که بعدا پس از رفتن برادران برگردد و او را نجات دهد. اما وقتی بازگشت، یوسف دیگر آنجا نبود. او به بردگی فروخته شده بود. رثوون درهم شکست.

رثوون سه بار خواست کمک کند، اما کوشش هایش با وجود همه نیت های خیرش به نتیجه نرسیدند. او مسئول راه انداختن دعوا میان لئا و راخل بود. پدرش به غلط شک گناه بزرگی از سوی او داشت و در بستر مرگ او را لعنت کرد. او در نجات یوسف شکست خورد. رثوون می دانست چه زمانی امور خرابند و کوشید تغییر مثبت ایجاد کند، اما او فاقد احتیاط، اعتماد به نفس و شهامت دستیابی به نتیجه مورد نظرش بود. او می بایست منتظر لئا می ماند تا تنها شوند و بعد به او مهرگیاہ را می داد. می بایست در مورد تغییر محل بستر پدرش با او ارتباط گیری می کرد. می بایست یوسف را صحیح و سالم به خانه برمی گرداند.

برای رثوون چه اتفاق افتاد که موجب کمبود اعتماد به نفس او شد؟ تورات، سرنخی قاطع و روشنی به دست می دهد. به این آیه ها توجه کنید که به تولد دو فرزند لئا (و یعقوب) می پردازد:

وقتی خدا دید که لئا مورد محبت نبود، او را قادر به بارداری کرد، اما راخل بی فرزند باقی ماند. لئا باردار شد و پسری به دنیا آورد. او را رثوون نامید، زیرا گفت: "زیرا خدا بدبختی مرا دیده است. بی شک شوهر من / اینک مرا دوست خواهد داشت." او دوباره باردار شد و وقتی پسری به دنیا آورد، گفت: "چون خدا شنید که من مورد محبت نیستم، این یکی را نیز به من داد." پس او را شیمون نامید. (پیدایش ۳۲-۳۳ : ۲۹)

در هر دو مورد، این لثا و نه یعقوب بود که فرزند را نامگذاری کرد - و هر دو نام فریادی بود رو به یعقوب که او را بشنود و دوست داشته باشد - اگر نه برای خودش، دستکم چون برای او فرزند آورده بود. به نظر می رسد که یعقوب متوجه نشد.

رئوون همانی شد که شد، زیرا بنا به اشارهٔ متن، توجه پدرش به جای دیگری بود؛ او نه برای لثا و نه پسرانش (متن می گوید: "خدا دید که لثا مورد محبت نبود"). رئوون این را می دانست و به شدت خجالت مادر و بیتفاوتی پدرش را احساس می کرد.

آدم ها برای آنکه راهبری کنند نیاز به تشویق دارند. خیلی جالب است مشاهدهٔ تضاد میان رئوون مردد با یوسف مطمئن و دارای اعتماد به نفس فوق العاده که مورد محبت و برترانگاری پدر بود. اگر می خواهیم فرزندانمان اعتماد به نفس لازم برای عمل کردن در وقت ضروری را داشته باشند، باید آنها را توانمند ساخته، تشویق و ستایش کنیم.

یک میهنای بسیار جالب در کتاب *اندرز پدران* هست:

ربان یوحانان بن ذکای پنج شاگرد ممتاز داشت، به نام های ربی الیعزر بن هیرکانوس، ربای یهوشوع بن خنیا، ربی یوسی کوهن، ربی شیمون بن نتن ال و ربی العازار بن آراخ. او همیشه آنها را می ستود: الیعزر بن هیرکانوس: چاهی که هرگز قطره ای از آن کم نمی شد. یهوشوع بن خنیا: دست مریزاد آنکه او را به دنیا آورد. شیمون بن نتن ال: مردی که از گناه بیم دارد. العازار بن آراخ: چشمه ای همیشه جوشان. (میشنا آووت ۱۱-۱۰: ۲)

چرا میشنا که هدفش تدریس حقیقت های ماندگار است، این روایت گذرای ربی یوحانان بن ذکای را در مورد شاگردانش و چگونگی ستودن آنها را نقل می کند؟ به باور من پاسخ این است که میشنا به ما می گوید چگونه شاگردان را ستایش کنیم و معلم، مربی و راهنمای آنها باشیم: از راه ستودن آنها. میشنا فقط نمی گوید که یوحانان بن ذکای حرف های خوبی در مورد شاگردانش به زبان می آورد. بلکه به گونه ای غیرمعمول می گوید: "او همیشه ستایش آنها را می گفت"، یعنی اشاره های مثبت او دقیق و حساب شده بودند. او به هر یک از شاگردانش چیزی می گفت که آنها را تشویق کند.

اليعزر بن هيركانوس حافظه ای بسیار قوی داشت. در زمانی که تورات شفاهی هنوز به نگارش درنیامده بود، او بهتر از هر کس دیگری قادر به یادآوری آموزه های شفاهی بود. اليعزر بن آراخ خلاق بود و قادر به خلق رشته های بی پایان تفسیر. وقتی ما به دنبال علاقه ها و استعداد های خود برویم، آنچه را که ما فقط قادریم به دنیا بیفزاییم، تحقق می بخشیم. اما همین که ما دارای استعداد های استثنایی هستیم، نشانگر این امر است که کمبود های بارزی داریم. هیچ کس همه توانایی ها را ندارد. کافی است که یک توانایی داشته باشیم. اما همچنین باید بدانیم که فاقد چه توانایی هایی هستیم. اليعزر بن هيركانوس چنان در گذشته گیر کرده بود که حتی وقتی همه همردیفانش همداستان شدند [توضیح مترجم فارسی: برای نگارش تورا شفاهی]، در برابر تغییر مقاومت کرد. سرانجام او طرد شد، زیرا در برابر راهکارهای همکارانش ایستادگی کرد (بابا متزیا ۵۹ الف).

سرنوشت العازار بن آراخ حتی غم انگیزتر بود. او پس از درگذشت یوحانان بن ذکای از همردیفانش جدا شد. آنها به یونه رفتند [توضیح مترجم فارسی: یونه دهکده ای بود که حکیمان تلمودی پس از ویرانی بیت همیقداش دوم توسط رومیان به آنجا کوچ کردند و کار مهم نگارش تورا شفاهی را آغاز کردند]؛ او به همت (اماس) رفت که جای خوشایندی برای زندگی بود و خانواده همسرش آنجا زندگی می کردند. او به اندازه ای به استعداد های فکری خود مطمئن بود که باور داشت می تواند به تنهایی به تحقیق پردازد. در نهایت، او هرچه آموخته بود را فراموش کرد (آووت ربای ناتان ۶:۱۴). مردی که از همه معاصرانش با استعدادتر بود، سرانجام بدون هیچ مشارکتی در سنت تلمودی درگذشت.

تعالل ظریفی باید برقرار شود. از سویی باید از نادیده گرفتن فرد که عدم اعتماد به نفس در تصمیم گیری را موجب می شود پرهیز کرد و از سوی دیگر باید از ستایش بیش از اندازه و برتری دادن به یک فرد بر دیگران که اعتماد به نفس بیش از اندازه و پندار برتری بر دیگران را پدید می آورد، خودداری کرد. تعادل لازم است اگر می خواهیم نور آفتابی باشیم که به رشد دیگران کمک می کند.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Office of Rabbi Sacks, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved • The Office of Rabbi Sacks is supported by The Covenant & Conversation Trust